

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو  
۲۲ جنوری ۲۰۱۶

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

۳. سرمایه داری سازمان یافته با اقتصاد استبدادی

پرسش های اصلی پس از کلاپس هسته نی!

آیا اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی - ج ۱- به خصوص بعد از عروج نظامیان و تشکیل کاست جدید در صف بندی های طبقاتی ایران- مبتنی بر شیوه های مرسوم سرمایه داری دولتی است؟ نقش بخش خصوصی و نهادهایی همچون اتاق بازرگانی - که حالا قدرت اجرایی کشور را نیز در اختیار دارند- در ساز و کارهای اقتصادی کشور چیست؟ آیا نظارت و مالیات گیری و فراتر از این ها سلب قدرت اقتصادی از نهادهای نظامی و امنیتی، تقویت بخش خصوصی، شفاف سازی مالی و نظارت های "دموکراتیک" می تواند راه کاری برای خروج از رکود تورمی و مبارزه با فساد نهادینه باشد؟ "دست آوردهای" کلاپس هسته نی و خروج احتمالی از رکود و رونق اقتصادی و گسترش سرمایه گذاری های خارجی - با توجه به ارزان بودن بهای فروش نیروی کار- می تواند به افزایش قابل توجه دستمزد کارگران و بهبود زندگی مردم زحمتکش منجر شود؟ رقابت به عنوان یکی از خصلت های بارز شیوه تولید سرمایه داری در اقتصاد سیاسی ج ۱ چه گونه تبیین می شود؟ آیا رقابتی کردن بازار سرمایه - چنان که اقتصاد خوانده های نئولیبرال مدعی هستند - به "متعارف" سازی بورژوازی ایران و تکمیل پروژه ادغام در سرمایه داری غرب خواهد انجامید و ج ۱ را از بحران کنونی بیرون خواهد کشید؟ آیا - چنان که اقتصاد خوانده های کینزین و راه سومی مدعی هستند- تعدیل نرخ تجمیع و انباشت سرمایه به سود و سمت پائین و تغییر جهت نرخ توزیع سرمایه از شمال به مرکز و جنوب و فعال سازی شاخه های مختلف تولید می تواند گره از کار فروبسته اقتصاد ایران بگشاید؟ آیا بحران تبعی ناشی از سقوط بهای نفت- مانند روند سال های ۱۳۵۳ تا بحران اقتصادی منجر به سقوط شاه - می تواند به یک تحول عمیق اجتماعی دامن بزند؟

با وجود حجم عظیم پاسخ های چپ و راست به این پرسش ها از نظر نگارنده کماکان تنها راه خروج از بن بست اقتصادی کنونی، سیاسی است و پس! به عبارت دیگر بحران اقتصادی کنونی ایران راهکار اقتصادی ندارد. همان طور که بحران اقتصادی یونان راهکار اقتصادی نداشت. از سوی دیگر این نکته نیز محرز است که هر درجه از تعمیق بحران اقتصادی بدون دخالت فعال نیروهای متشکل سیاسی پیشرو متضمن هیچ فایده ای برای مردم فرودست

نخواهد بود. مضاف به این که در کشورهای سرمایه داری استبدادی دخالت سیاسی در قالب انتخابات پارلمانی حامل و حاوی رفرم مترقی، رو به جلو و در عین حال پایدار و مستمر نبوده است.

بن بست سرمایه داری های سازمان یافته و دولتی و نهادگرا و عروج نئولیبرالیسم و به آخر خط رسیدن آن مؤید بن بست راهکارهای مرسوم اقتصادی در پاسخ به بحران نیز هست. بازگشت به دوران دولت رفاه بدون وجود یک قطب نیرومند سوسیالیستی و درجه مشخصی از پیشروی جنبش کارگری مطلقاً غیر ممکن است. مضاف به این که در غیاب این دو آلترناتیو باید منتظر عروج دولت های فاشیستی بود. نمونه های مختلفی از این فاشیسم در عصر ما در پاسخ به بحران اقتصادی شکل بسته و به کنترل بحران و رونق نسبی رسیده است. فاشیسم دوران نازی ها هم اکنون به شکل شیک و تعدیل شده و شاد در المان معاصر آب بندی شده است. فاشیسم متکی بر مکتب شیکاگو در چیلی به رشد اقتصادی انجامید. در متن بحران سیاه منطقه ما فعلاً که پاشنه در دوگانه بربریت – سوسیالیسم به سود و سوی بربریت چرخیده است. اگر چپ در اتحاد با نیروهای ترقیخواه و دموکرات و سکولار نتواند این بربریت عنان گسیخته را به سود مردم زحمتکش به زمین بزند تا اطلاع ثانوی باید منتظر تحولات پیش بینی نشده بنشیند. این نکته که هیچ بحرانی به خودی خود نمی تواند حکم زوال سرمایه داری را صادر کند، خود به یک حکم قطعی تبدیل شده است.....

ادامه دهیم.....

بحث سرمایه داری دولتی را با تامل بر سرفصل نظریه پردازی رودلف هیلفردینگ و با اشاره به نقش سرمایه مالی و جایگاه بانک های مدرن در دوران گذار پی می گیریم.

ابتداء و تا فراموش نکرده ام یادآور شوم که به طرح نپ و جایگاه آن در اقتصاد سیاسی شوروی باز خواهم گشت. همین قدر اشاره کنم که بخش های مختلف چپ در تعلیل دلایل بی راهه رفتن انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ و در نهایت شکست تجربه شوروی به عروج و کاربست حاکمیت سرمایه داری دولتی و بن بست این شیوه تولیدی استناد می کنند. آنتی لنینیست ها با انتقاد از طرح نپ (2)[NEP] – که بنا به ضرورت های تاریخی از سوی لنین به اجراء درآمد – سرمایه داری دولتی شوروی را نیز برآمده از همان طرح “نوین سیاست های اقتصادی” می دانند. برنامه ای که طی آن تلاش شده است ضمن عقب نشینی از کمونیسم جنگی و ایجاد توازن میان شهر و روستا، پرولتاریای روسیه نیز به درجه ای از انکشاف و رشد برسد. برنامه ای که لاجرم به مناسبات موقتی گردش پول اجازه جریان یابی داده و ابزار تولید پوسیده بازمانده از دوران سرواژ را توسط دولت انقلابی نو ساخته است. چنین انتقادی به واقع عروج سرمایه داری دولتی شوروی را نه در سیاست های صنعتی سازی و ناسیونالیسم عظمت خواه دوران رهبری ستالین بل که در عدم انتقال قدرت طبقاتی به پرولتاریا و توقف انقلاب سیاسی اکتوبر در سد انتقال اقتصادی می بیند و ستالین را نیز ناگزیر ادامه دهنده همان سیاست ها می داند.

واضح است که تصمیم بلشویک ها به رهبری لنین در خصوص عملیاتی سازی طرح نپ باید در چارچوب زمانی خود و فشارهایی که از جوانب مختلف به دولت شوراهای کارگری وارد می شد، ارزیابی گردد. اما در مجموع واقعیت این است که پس از پیروزی سیاسی انقلاب و انتقال قدرت به بلشویک ها شیوه تولید در شوروی نتوانست به سوی لغو تمام و کمال مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و اجتماعی کردن ابزار تولید و الغای کارمزدی و محور قانون ارزش و انباشت سرمایه و ایجاد نظام شورای کارگری ناظر بر اقتصاد و سیاست حرکت کند و از همان ابتداء در یک شرایط به شدت دشوار داخلی و بین المللی لاجرم طرح نپ در دستور کار دولت قرار گرفت. سؤال اساسی این است که آیا لنین و سایر تئوریسین های بلشویک از خطرات این طرح آگاهی نداشتند؟ آیا اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی – که وقتی گرد هم می نشستند آثارشان یک کتابخانه بزرگ را غنی می ساخت – از ماهیت و روند شکل بندی سرمایه داری

دولتی آگاهی نداشتند؟ آیا آنان نمی‌دانستند که از درون نپ می‌تواند طبقه جدید بورژوازی روسیه زاده شود؟ آیا آنان به مناسبات بوروکراتیکی که نپ به آن دامن زده و ریشه‌اش در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ شکل بسته بود، واقف نبودند؟ چنین نیست. به گواهی بخشی از نوشته‌های نظریه‌پردازان شاخص انترناسیونال دوم – و حتی پیشروان سوسیال دموکراسی المان – خطوط عمده سرمایه‌داری دولتی و آبخور ظهور بوروکراسی حزبی برای بلشویک‌ها روشن و مشخص بود.

رودلف هیلفردینگ (۱۸۷۱-۱۹۴۱) به عنوان یکی از چهره‌های برجسته انترناسیونال دوم اگرچه به قاعده‌مندی‌های سرمایه‌داری دولتی پای‌بند نبود، اما به امکان ظهور این شیوه تولیدی اشاره کرده است. هیلفردینگ در کتاب “سرمایه مالی جدیدترین مرحله تکامل سرمایه‌داری” – که هفت سال پیش از پیروزی انقلاب اکتوبر – منتشر شد، پیرامون دو ویژگی عمومی سرمایه‌داری انحصاری سخن گفته است:

### تراکم سرمایه.

### رابطه تنگاتنگ میان بانک‌ها و سرمایه صنعتی.

به نظر هیلفردینگ سرمایه مالی (finance capital) بیان‌گر وجود کارتل‌ها و تراست‌هایی است که به واسطه یک ارتباط زنجیره‌ای میان کمپانی‌های مادر و زیردست فرایند تولید را به استخدام خود می‌گیرند و این روند را از مرحله تولید مواد خام (مانند آهن و ذغال سنگ و چوب) تا محصولات از قبیل قطار و کشتی را – و به تبع آن خدمات مرتبط با این صنایع – جذب می‌کنند و بدین ترتیب بر میزان تولید ارزش برای کمپانی‌های مادر به شدت می‌افزایند. رابطه تنگاتنگ میان بانک‌ها و سرمایه صنعتی مؤید فعالیت نظام اعتباری است که به سرمایه‌داران اجازه می‌دهد با استفاده از پس‌انداز افراد میانی و فرودست جامعه و در واقع به اعتبار پول‌هایی که خود در اختیار ندارند، شرکت‌های صنعتی تحت مالکیت خود را گسترش دهند. (R.Hilferding, ۱۹۸۱: ۱۵۰-۱۵۵)

ادوارد برنشتاین – از نظریه‌پردازان جناح راست بین‌الملل دوم – در سال ۱۸۹۰ پس از تجزیه و تحلیل مبانی اقتصادی امپریالیسم به این جمع‌بندی رسیده بود که تراکم هر چه بیشتر سرمایه به مرحله جدیدی از ثبات اقتصادی و صلح سیاسی خواهد انجامید. به نظر برنشتاین اقتصاد برنامه‌ریزی شده کارتل‌ها و تراست‌ها می‌تواند به آناش‌ی بازار و بحران سرمایه‌داری پایان دهد!! (M.L.Howard and j.E.king, 2003:124)

هیلفردینگ در پاسخ به نظریه بورژوائی برنشتاین به درست بر این نکته مهم تأکید کرد که سرمایه مالی با ایجاد شرکت‌های فراملی و سودهای کلان ناشی از سرمایه‌گذاری در کشورهای عقب‌مانده هر چه بیشتر به گرایش‌های امپریالیستی در سرمایه‌داری دامن می‌زند. به نظر او از یکسو پدیده‌ای مانند کارتل عام یا کنترل کامل تولید سرمایه-داری توسط یک کارتل امکان‌پذیر بود و از سوی دیگر جست‌وجوی سرمایه‌داری برای کسب میزان بیشتر نرخ سود به رقابت میان سرمایه‌داران، سیاست‌های حفاظتی در سطح ملی و جنگ‌های امپریالیستی میان کارتل‌های سرمایه‌داری دامن می‌زد. در نهایت هیلفردینگ با این نظریه برنشتاین و کائوتسکی موافق بود که سرمایه‌داری پیشرفته با اقتصاد برنامه‌ریزی شده خود نقش بازار و ناهم‌آهنگی میان تولید و مصرف را کاهش خواهد داد و جهان را به صلح و سوسیالیسم نزدیکتر خواهد کرد!

هیلفردینگ در پایان کتاب “سرمایه مالی” نوشت:

«کارکرد اجتماعی کننده سرمایه مالی، کار شاق تفوق بر سرمایه‌داری را شدیداً آسان می‌کند. هنگامی که سرمایه مالی عهده‌دار مهم‌ترین شعبه‌های تولید می‌شود، کافی است که جامعه از طریق ارگان آگاه اجرائی‌اش (دولت کارگری) سرمایه مالی را تصرف کند، تا کل این شعبه‌های تولید را نیز به کنترل خود در آورد.» (Ibid, P.138)

## بانک های مدرن و عناصر تجدید تولید!

هیلفردینگ تز اصلی خود را با این عبارت خلاصه کرد که: «در اختیار گرفتن شش بانک بزرگ برلین در حکم در اختیار گرفتن مهم‌ترین قلمروهای صنعت بزرگ است.» نگفته پیداست که این نظریه هیلفردینگ به شکلی شگفت انگیز سلطه بانکها بر روابط اجتماعی تولید بورژوائی را عمده و اصلی می‌کند.

در جریان کنگره ششم کمینترن اوتیس میکائیلیان (شناخته شده به سلطانزاده) تئوری سرمایه مالی هیلفردینگ را زیر سؤال برد و طی یک سخنرانی جامع مخالفت خود با عصر امپریالیسم به مثابه دوران سیادت سرمایه مالی را به وضوح اعلام کرد و ضمن اشاره به «شش بانک» مورد نظر هیلفردینگ چنین گفت:

«هیلفردینگ در پایان کتاب خود تا این حد پیش می‌رود که بلا شرط اعلام می‌دارد، بانک‌های مدرن کنترل خود را بر رشته‌های اصلی صنعت مدرن تثبیت کرده‌اند و اگر پرولتاریای آلمان می‌توانست شش بانک بزرگ برلین را تصاحب کند بدین وسیله قادر می‌شد کنترل خود را بر شاخه‌های اصلی صنعت استوار سازد. هیلفردینگ خود چند بار وزیر دارائی بوده است، ولی هرگز تحقق همین برنامه خود را صلاح ندانسته است.»

(به نقل از: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، مجلد چهارم، بی‌تا، ص: ۱۳۵)

سلطانزاده در ادامه سخنرانی رادیکال و آتشین خود به نظریه مارکس درخصوص عناصر تجدید تولید (مجلد دوم سرمایه) اشاره می‌کند و ضمن این که تئوری سرمایه مالی هیلفردینگ را در تضاد با نظریه مارکس می‌داند، از متن مطالعات ده ساله خود در ترازنامه بانک‌های برلین آمارهای دقیقی در رد کتاب «سرمایه مالی» هیلفردینگ به دست می‌دهد، او را «مرتد» و جایگاه تئوری‌اش را «زباله‌دان تاریخ» می‌خواند. سلطانزاده در ادامه خطاب به بوخارین از پدیده سرمایه‌دولتی (حکومتی) نیز یاد می‌کند:

«رفیق بوخارین اظهار داشت که سرمایه‌دولتی روبروئی اجتماعی است که اقتصاد سرمایه‌داری را اداره می‌کند. در این باره با وی کاملاً موافقم. این درست است که سرمایه‌دولتی دولتی جامعه سرمایه‌داری را مطیع خود می‌سازد ولی بین آنچه من گفتم و آنچه رفیق بوخارین اظهار داشت تفاوت عظیمی هست. سرمایه‌دولتی واقعاً هم روبروئی اجتماعی است، اما سرمایه پولی یا اعتبار تنها یکی از عناصر فرایند تجدید تولید است. اعتبار تنها بخش کوچکی از سرمایه تجدید تولیدکننده است. حال آن‌که سرمایه‌دولتی به راستی روبروئی است. همان گونه که بورژوازی سازمان داده در حکومت روبروئی مناسبات سرمایه‌داری است و سازمان طبقاتی کل جامعه را اداره می‌کند، به همان گونه نیز سرمایه‌دولتی می‌تواند تولید کل جامعه سرمایه‌داری را اداره کند.»

(پیشین، ص: ۱۳۷)

نگفته پیداست که اگر سلطانزاده اینک در کنار ما بود و به روشنی می‌دید که در هم تنیدگی‌های سرمایه مالی و صنعتی در مسیر مقررات‌زدائی‌های نئولیبرالی به چه بحران عمیقی در نظام‌های سرمایه‌داری انجامیده است و از ابتدای سال ۲۰۰۸ فرایند شیفت بحران ورشکستگی از بانک و مؤسسات مالی و بازارهای بورس چگونه گریبان صنایع بزرگ را گرفته و ضمن ایجاد رکود در تمام عرصه‌های اقتصادی بزرگترین بحران تاریخ سرمایه‌داری را نیز رقم زده است، آن‌گاه در بسیاری از مواضع خود علیه هیلفردینگ تجدیدنظر می‌کرد.

## سرمایه داری سازمان یافته از نظر هیلفردینگ!

یک سال پس از شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۵ م) هیلفردینگ تحت تأثیر تجربه جنگ و ناامیدی خود نسبت به تحقق دموکراسی سوسیالیستی به این جمع‌بندی رسید:

«به جای پیروزی سوسیالیسم امکان یک جامعه حقیقتاً سازمان یافته، اما به شیوه‌ای سلسله مراتبی و نه مردم سالار ظاهر شده است. در رأس این جامعه نیروهای متحد سرمایه‌داری انحصاری (monopoly capitalism) و دولت قرار گرفته‌اند که توده‌های کارگر در یک سلسله مراتب به عنوان عوامل تولید تحت کنترل آن‌ها مشغول به کار هستند. به جای پیروزی سوسیالیسم بر جامعه سرمایه‌داری، سرمایه‌داری سازمان یافته‌ای خواهیم داشت که بهتر از گذشته می‌تواند نیاز مادی توده‌ها را برآورده سازد.» (Ibid, P.139)

هیلفردینگ در حد فاصل سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ در سلسله مقالاتی پیرامون سرمایه‌داری سازمان یافته، تئوری‌های پیشین خود را محدود کرد و به این استدلال پرداخت که «به همراه سلطه شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ درگیری فزاینده دولت در تنظیم اقتصاد عنصر مهم برنامه‌ریزی را به زندگی اقتصادی وارد کرده و راه را برای برنامه‌ریزی سوسیالیستی آماده ساخته است.» (معصوم بیگی، ۴۳۰: ۱۳۸۸)

هیلفردینگ سرمایه‌داری سازمان یافته را نتیجه منطقی «سرمایه‌داری مالی» دوره پیش از جنگ می‌دانست. نتیجه‌ای که بی‌شبهت به تئوری «امپریالیسم افراطی» کائوتسکی نبود. به نظر کائوتسکی با وحدت امپریالیست‌های جهانی، کارتل صلح‌آمیزی می‌توانست جای‌گزین تنش‌های نظامی و سیاسی کشورها شود. (Ibid, P.131)

تأکید هیلفردینگ بر سرمایه‌داری سازمان یافته سبب نشد که او تا پایان عمر [۳] از اصطلاح «سرمایه‌داری دولتی» استفاده کند. چرا که اساساً این ترکیب را متناقض می‌دانست. هیلفردینگ اقتصاد سرمایه‌داری را فقط در چارچوب اقتصاد بازار آزاد ارزیابی می‌کرد و هرگونه اقتصاد غیر بازاری را - از جمله متکی به دولت - غیر سرمایه‌داری می‌خواند. به نظر او نمونه اقتصاد شوروی (زمان ستالین) و آلمان نازی، شکلی از «اقتصاد دولتی تمامیت خواه» بودند که در جریان آن‌ها سیاست نقش اصلی را بازی می‌کرد و اقتصاد تقدم مفرد در جامعه بورژوائی را از دست داده بود. به نظر هیلفردینگ «اقتصاد دولتی تمامیت خواه» پدیده‌ای متفاوت با سوسیالیسم و سرمایه‌داری بود. در سال ۱۹۴۰ هیلفردینگ طی مقاله‌ای تحت عنوان «سرمایه‌داری دولتی یا اقتصاد استبدادی» (مندرج در مجله چپ به سال ۱۹۴۷) شیوه اقتصادی تمامیت‌خواه حاکم بر آلمان نازی را چنین تشریح کرد «دولت به منظور بقاء و تقویت قدرت خود می‌کوشد و خصلت تولید و انباشت را مشخص می‌سازد. قیمت‌ها عمل‌کرد منظم خود را از دست می‌دهند و تنها به یک وسیله توزیع تبدیل می‌شوند. اقتصاد و همراه با آن توان فعالیت اقتصادی کم و بیش در کنترل دولت قرار می‌گیرد و دولت بر آن مسلط می‌شود.» در مجموع کتاب «سرمایه مالی» هیلفردینگ اگرچه در میان متون اقتصاد کلاسیک مارکسیستی اعتبار ویژه‌ای ندارد اما همواره از سوی بزرگان سوسیالیسم محل سؤال بوده است. از جمله در سال ۱۹۱۵ نیکلای بوخارین (۱۸۸۸-۱۹۳۸) - که به تعبیر لنین شاخص‌ترین تئوریسین بلشویک‌ها محسوب می‌شد - در کتاب «امپریالیسم و اقتصاد جهانی» به نظریه هیلفردینگ در خصوص امکان شکل‌بندی یک کارتل صلح‌آمیز جهانی حمله کرد. در این اثر معتبر بوخارین به وضوح نشان داد که نظام سرمایه‌داری به اعتبار نیاز به ارزش اضافه و نرخ سود هر چه بیشتر به منظور انباشت سرمایه به سمت و سوی جهانی شدن و تأسیس کارتل‌ها در حرکت است. بوخارین تأکید کرد که سرمایه‌داری در سطح ملی برای حفظ سرمایه خود موظف به اتخاذ سیاست‌های حفاظتی در سطح داخلی و رقابت هر چه بیشتر با دیگر دولت‌های سرمایه‌داری است. چنین گرایش‌های مخالف و متناقضی است که امکان وقوع جنگ را ممکن می‌سازد. (N.Bukharin, 1966:82)

بعد از تحریر!

برای اطلاع رفقاء و عزیزانی که فهرست منابع انگلیسی و المانی و فارسی این سلسله مقالات را خواسته اند خاطر نشان می شوم که "البته و حتماً و به روی چشم" در پایان این مجموعه – که یحتمل از بیست و دو سه مقاله فراتر نخواهد رفت!!- به دقت منابع را خواهم نوشت. مضاف به این که با توجه به بسته بودن کامنت ها خود را ملزم می دانم چون همیشه به ملاحظات و تذکراتی که به صور مختلف در اختیار من قرار می گیرد در متن همین مجموعه پاسخ دهم. و نکته دیگر این که هشت بخش بعدی سلسله مقالات "دموکراسی بورژوائی – دموکراسی کارگری" را نوشته ام اما خب مجال انتشار آن ها دست نداده است. همین طور سه بخش دیگر از مجموعه مقالات "انقلابی که مغلوب نئولیبرالیسم شد" نوشته شده و منتشر نشده است. و البته این دو مجموعه به شکلی مبسوط و در قالب دو کتاب به وزارت ارشاد دوران تعدیل و امید رفته اما از قرار هنوز ارشاد نشده! فعلاً و تا بعد قربان شما!

ادامه دارد هنوز.....

اول بهمن ماه [دلو] ۱۳۹۴. تهران.